

تاریخ فرشته

مقاله
تاریخ

تعبیب الدین کجراتی مصالحو نماید بعد از آن به تسخیر و استیلا کونیها پرواز و انجمنی را در انجمنه بنویسد و ششصد
 فصد هرمانه و در شاهای آباء مهند و بتصد و بارفت و از انجا تا انجا ترا بالشکر آراسته بسره کجرات و ستاد
 تا تمهید مصلح نماید و تا انجا بوزرای سلطان قطب الدین خطا نوشته بدست ایتخان چرب زبان داد
 و ستاد و بیخام داد که بر اع و عداه طرفین موجب پریشانی خلایق است و صلح و اتحاد سبب امنیت
 و رفاه است پس بعد از قبل و قبال سلطان قطب الدین کجراتی بصلح رضاداد و از طرفین اکبر و معارف در میان
 آمد و بعد و نماند بنیان مصالحو را و حکام دادند و قریب یافت که از ولایت رانا کونیها بر چه متصل کجرات است
 مساکر قطعی آمد و عداوت نماید و بلا و میوات و آبی و آن نواحی را مشرف شوند و غنم الاستیلاج اعداد و
 عداوت است از یکدیگر و بگذرد و سلطان محمود در ستمه شان و زمین و ثمانا به تبادیب را جهوتان مشهور که در
 نواحی نارونی سمرقند و خصیان بفرمانده بودند مشهور گشت و در قصبه مهونی را جهوت بسیار را علف تیغ گردانید و اطفال
 و عیال انجا عت را اید کرده و بنده و ستاد و از انجا از کوالیر کدشته عازم بیانه شد و چون قریب آن رسید و
 و خان ضابطه بیانه پیشکش بسیار فرستاد و از راه اخلاص در آمد و بخود و برود مسلم شد و تقاضای که میان یوسفخان
 هندونی و ضابطه بیانه بود بمساعی جمیل خود مبدل محبت و مودت گردانید و در زمان مراجعت حکومت شهر نود
 نارونی و اجمیر را بقدر انجان مغرض داشته خلال امن و امان بر عموم متوطنان دارالملکت شادوی آباد گسترده
 همدین سال سکندر خان و جلالخان بخاری که از امرای کبار سلطان علاء الدین بهمنی بودند عراض بخدمت
 سلطان محمود فرستاد بر تسخیر قلعه مایور که اعظم قلاع برادر است تخریب نمودند و سلطان محمود بالشکر آراسته
 از راه هوشنگ آباد متوجه مایور گردید و در نواحی محمود آباد سکندر خان بخاری آمده ملازمت کرد چون قصبه مایور
 محاصره نمودند سلطان علاء الدین شاه بهمنی بالشکر بسیار و بیعه و بدمد اهل قلعه آمد سلطان محمود غلی حاکم
 مقاومت در خود موقوف دیده ملک عالیشان را با تا انجا و سکندر خان بخاری نکاب داشت و خود برگشت و
 نلم مسکین قسم شنیدند استانوار در طبقه بهمنیه مسروح و مبین تخریب نموده و در اثنای مراجعت خبر رسید که مبارکخان حاکم
 آسیر تاخت و لایست بگلانه که میان و کن کجرات واقعست و حاکم انجا مطیع و منقاد محمود شاه بود رفت

سلطان محمود خلجی

۱۲۹۵

مقاله پنجم
۹۲۹

و سلطان محمود حمایت و رعایت جانب او را بر دست بخت خود لازم دانسته عثمان غنیست بصوب ولایت بجلال
منصف فرمود و پیش از خود اقبال خان و یوسف خان را فرستاده. میران مبارکشاه فاروقی با شکر کران
بمقابل آمد. بعد از مقابل راه فرار پیش گرفته تا اسیر خان نکشید و سلطان محمود خلجی بعضی مواضع و قریات بلاد
اسیر را تاخته بشادی آباد مسند و مساعدت نموده همدین سال سلطان محمود خلجی خبر رسانیدند که پسر پسر
پابور احمد ولایت بجلال را داده آمدن دارد و میران مبارکشاه فاروقی حاکم اسیر ولایت آورده خسرانی میکنند
و از آمدن مانع است سلطان محمود شاهزاده غیاث الدین را بر جناح استعجال بدع او نافرود فرمود چون این
سارکنان رسیده مساعدت پیشگرفته بریار خود رفت و پسر را می باو پیشکش بسیار بخدمت آورده لوازش
یافت و مقهور و مباحی رخصت یافته بولایت خود رفت و شاهزاده غیاث الدین متوجه رهنور گشت و همدران
ایام سلطان محمود خلجی متوجه ولایت جیتور کرد بدینا که کوینها از طریق مدارا و مواسا پیش آمده پاره زرد نقره
مسکوک پیشکش فرستاده و چون آن شکر را ناگوینها داشت باعث ازدیاد غضب محمودی گردیده پیشکش را
پس فرستاده بعد مردم شکر دست نهب و تاراج دراز کرده از آبادی اثری نگذاشتند و منصور الملک
بتاحن و تاراج ولایت مندسور نامزد کرد و بجهت آنکه تمامه داران بولایت بگذارند خواست که در دست اول
خلیجیو نام قصه آباد سازد رای کوینها از استماع این خبر از راه محسنه و نکساره آمده بخدمت سلطان محمود
پیغام داد که بر قدر پیشکش که امر شود قبول دارم و من بعد از جاده اخص و دولتخواهی نخواهد شد مشروطاً باطله
سلطان ترکت آباد ساختن خلیجیو دهد و چون برسات قریب بود سلطان محمود پیشکش دلخواه گرفته بشادی آباد
معاودت نمود و رفتی در اینجا قرار گرفته در سنه تسع و خمسمین و ثمانیا پانزدهم و لایست مندسور متوجه گردید و بعد
از وصول آن ناحیه افواج با طرف و جوانب فرستاده خود در وسط ولایت قرار گرفت و هر روز خبر فتح تازه
باو میرسید و مراسم شکر الهی بجای می آورد اتفاقاً روزی عریضه قومی که بطرف فاروقی تعیین شده بود رسید
مضمونش آنکه ابتدای طلوع آفتاب اسلام در مالک هندوستان از افق اجمیر بوده و حضرت مرشد الطوائف
شیخ معین الدین سبغری قدس سره نیز درین بقعه شریف آسوده اند و حالاً چون بتصرف کفار آورده اثری از

۸۵۹

تاریخ فرشته

تاریخ
۱۹۲۹

سلام و سلامتی نامه چون مننون عیبه بعرض رسید چهار روز متوجه صوب جمیر گردید و کبچ متواتر محاذی نزار
فایض نالار برول فرموده استمداد از روح پر فتوح حضرت فاجه قدس ستره نموده به لشکر حکم کرد که با تفاق امر
ملاحظه قلعه نموده مریسل تقسیم نمایند در این اثنا کجا و مسرکه سرد را اهل قلعه بود با فوجی از راجهوتان نامی بجنگت
برآمد و از صد مرافق محمودی ناب نیارده بقلعه درآمد و تا چهار روز مسرکه قتال و جدال کرم بود روز پنجم کجا
با تمام لشکر خود بجنگت برآمد در جنگ مغلوب گشته شد و جمعی از سپاهیان محمودی با کرسیها مخلوط گردیده
به روانه درآمدند فتح قلعه نصیب گشت و در پر کوچه از کشته راجهوتان پشته پدید آمد و سلطان محمودی
مراسم شکر الهی به تقدیم رسانیده شرف طواف آن بزرگوار در پاست و مسجد عالی طرح انداخته خوانمفت الله
سیف خان خطاب داده حکومت پنجابوی توفیق نمود و مجاوران آن قلعه شریف را با نعام و غلیظ خوشدل
ساخته بصوب قلعه مندل گره مراجعت کرد و کبچ متواتر بکنار آب بیاس فرود آمده امرار با طرف قلعه تعیین فرمود
در اناکونینها نیز لشکر خود را راسته بیرون فرستاد و جنگ عظیم شده جمعی کثیر از لشکر محمود کشته
و راجهوت بیسار علف بیخ گشتند و چون خسرو پنجم از طاق فلک چهارم رد بخلوتسری خویش نهاد طرفین و تمام
خود تدارک رفتند و مسیاج امر او در ای اندو لخانه فراموش آمده معروض داشتند که امثال چون مکرر لشکر کشی
واقع شده و موسم برسات نزدیک رسیده اگر آنحضرت روزی چند در دارالملک شادوی آباد مسند بجنگت
درستی شکست در بخت قرار و آرام گیرند و بعد از برسات با سفداد تمام حزم ملوکانه به تسخیر این قلعه بجا
دین خواهد بود سلطان محمود فوجی مراجعت نموده روزی چند قرار گرفت در میت و ششم محرم سنه ۸۰۰
دستین و ثمانمایه متوجه محاصره مندل کرده گردید و در راه هر جا که تخفانه بنظر آید با خاک برابر کرد و بعد از
وصول بمقصد بغیر نمود تا در منستان از رخ بریدند و عمارتها بر انداختند و از آبادانی اثری نگذاشتند و محاصره پر
مورجها از خندق گذرانیدند بدیوار قلعه مقصود خند و در اندک مدت حصار را به ستیاری توفیق گشودند آن غلغلی
بیر سیر گشت و بغل رسید و راجهوتان بقلعه دیگر که بر قلعه کوه بود پناه برده با استحکام و تخمین آن معرکه گشتند و چون
آب موضعی بلای قلعه بود طه صدای توبه فرود رفت و ابی که در قلعه اول بود بدست لشکر محمودی افتاد و از

پایان

سلطان محمود و خلیج

۳۹۷

مقاله پنجم
سنه ۹۷۲
۸۵۲

۸۵۳

۱۰۰

پی آبی ناله واقفان برواشته العرش کویان امان خواستند و مبلغ ده لاک تنگه پیشکش قبول کرده بامان قلعه را سپردند
 و این فتح عظیم در بیت و پنجم ذی الحجه سنه ثانی و ستین و ثمانیا به منصبه ظهور جلوه نمود سلطان محمود خلیج مراسم
 حمد و شکر الهی مفردن بجنوع و خشوع ادا نموده روز دوم قلعه در آمد و تاجانها خراب ساخت و مصالح آنرا بهایات
 مسجد صرف نمود و قاضی و محتب و خطیب و موبن تعیین نموده بتاریخ پانزدهم محرم سنه ثلثه و ستین
 و ثمانیا به بجانب جیتور عازم گشت و بعد از وصول آن ناحیه سلطانزاده غیاث الدین را بتاخت و تاراج و تاراج
 بهیلواره فرستاد سلطانزاده اولایت را خراب ساخته بندی بسیار بدست آورده مراجعت نمود و بعد از
 چند روز سلطانزاده فدینجان و تاجان را به تیغ فرقه کونذی نامزد کرد چون شاهزاده بجمالی قلعه کونذی
 رسید راهپوتان از قلعه برآمده کمال تردد بجا آورد و از خسر بزمیت یافته اکثر علف تیغ کشتند و گروهی خود را
 بحدق انداخته گرفتار شدند و روز اول قلعه را بزور بازوی شجاعت و شهامت کشوند و شاهزاده شکران عظمی
 عظمی و موبیت کبری بتقدیم رسانیده یکی از سرداران معتبر آنجا گذاشته با فتح و نصرت در قه و دم و لیسنت خود
 بدارالملک شادی آباد معاودت کرد و سلطان محمود در دست بستن و ثمانیا به بازتابد سب و کوشمال را بچوتان
 سواری نمود و چون بموضع اذرفسرود آمد سلطانزاده غیاث الدین و تاجان را بتاخت و تاراج و تاراج
 نامزد فرمود و ایشان اولایت را بجا ک برابر ساخته اطراف کو بتلیغ را نیز تا خستند و چون بخدمت رسیدند
 تعریف قلعه کو بتلیغ بسیار نمودند و سلطان محمود روز دیگر عازم قلعه کو بتلیغ گردید و در راه تاجانها را خراب ساخته
 قطع منازل و مراحل بنمود و چون در جمالی قلعه نزول کرد روزی سوار شده بر گرو بی که در طرف شرق
 قلعه است برآمده ملاحظه شهر نمود و فرمود که فتح این قلعه بی محاصره چند سال ممکن نیست و روز دیگر کو بکرده
 متوجه دو کمر پو کرد و در ای ساداس را بچو و نکر پو کرد که ریخته بگونه بیانه پناه برد و از آنجا از راه عجز و زاری درآمده و لاک
 تنگه و بیت را اسن پیشکش داد و سلطان محمود بدارالملک شادی آباد مراجعت کرد و در محرم سنه
 و ستین و ثمانیا به چو که طفل صغیر السن نظام شاه نام بر تخت و کن جلوس نموده بود و امرای درگاه چنانکه پدید آمدند
 او اطاعت نمیکردند سلطان محمود خلیج باخواهی نظام الملک غوری کوچ متواتر عازم سنه پنجم بلا و ک

تاریخ فرشته

مقاله
تاریخ

کرده و چون از آب نریده عبور کرده منبیا خبر آوردند که مبارکخان ضابط اسیر و بخت جماعت سپرده
 و پسرش خان یخان قطب بعد از آنکه قایم مقام او شده در عنوان دولت دست نظم از آنتین جور بر آورده است
 کمال الدین دستید سلطان را با حق کشته خانه مظلومان خارت نموده بعد از چند روز برادرش را الیهماستید
 جلال نام به او خوابی آمده سلطان محمود از روی حمیت خواست که عاد و لغات را که شمال بدید و باین اراده بصره
 آسیر را بهی کشد و عاد و لغات از روی عجز و چارگی یکی از بنایر قطب عالم فرید الحق و الدین مسعود شکر کج را
 بخدمت او فرستاده پیشکش مرسله داشت و از تقصیرات خود استغفار نمود سلطان محمود خود میداشت
 که تیرتیر بهی قلعه کشایی باشد تا تیرتیر مروج میشده آسیر رنجیده و معجزا مقصود اصلی این سفر تسخیر دکن است
 قلم غفور جسریده جرایم او کتید و پاره نصیحت فرموده متوجه ولایت برادر ایشیو کرده و بعد از وصول قصبه
 بلاپور جاسوسان خبر آوردند که وزرای نظام شاه از سرحد تا سکر علییده اند و جمع مینمایند و دوزخ و سکر خنجر
 بیرون نموده بر سرحد و خنجر با مراد سکریان دادند و یکصد و پنجاه فسیل کوه بکر از شهر برآمده منظر نقد برآ
 میباشند سلطان محمود غلی بعد از استماع اخبار یکایک ترتیب افواج داده کوچ متواتر از فرسکی نظام شاه
 رسید و وزرای دکن نظام شاه که بیش ساله به سوار کردند و بر سر او چتر افراستند عمارت بدست و اوج جهان
 ملک شد ترکت سپردند و سرانجام بسره بمکت نظام الملک برک و میمند بخواجه و کبلائی که ملک التجار خنجر
 حوال نمودند و چون بسره و پادشاه بزرگدگر رسیدند ملک التجار بنیدستی نموده بر فوج میمند محمودی تاخت
 و محابت خان حاکم چند بری و غلبه ملک است و زیر که از سرداران میسر بودند کشته شدند میمند نیز از هم پان
 شکست عظیم بر شکر مند و افتاد چنانچه تاده کرده بی تعاقب نمودند و اردوی سلطان محمود را بتاراج برد
 در این اثنا که سلطان محمود خود را که کشته شده منتظر فرست می بود و چون اکثر مردم بتاراج مشغول بودند و نظام
 با محمودی حسنه ایستاده ماند با دو هزار سوار از عقب فوج نظام شاه ظاهر شد و بروایت مشهور خواجه جهان
 ترک که عمده قلب بود قلعی نموده عمان نظام شاه بهمنی را گرفت منوجه احمد آباد بیدر کردید و قصبه منگلس کشته مرد
 که بتاراج رفته بودند متاع نفیس زندگانی را بفارت دادند و ملک جهان و لده نظام شاه از مکر و خرد امر انبندید

سلطان محمود حسلی

بجبت می فطنت شه بیدر طو خانزادگذاشته خود نظام شاه را بر داشته بغیر از آباد رفت و از آنجا خطیب سباطا محمود
کجراتی فرستاده طلب امداد نمود و سلطان محمود حسلی تعاقب نموده شهر بیدرامی می کرد و چون مردم کربجته
در فیروز آباد بر نظام شاه جمع آمدند و خبر رسید که ملک اتهاز سرشکر بالشکر عظیم به در نظام شده و نه به سینه
بزودی خواهد رسید سلطان محمود قره کنکاش در میان آورده در آن شهر قرار داد که چون هوا گرم شد
در رمضان آمده اولی آنست که تسخیر این بلاد را بسالی دیگر موقوف کرده مراجعت نموده شود و باین بهانه
کوچ نموده روز دیگر متوجه ولایت خود گردید و در راه دید آنچه دید و در سنج و تین مانایه چون خیال تسخیر بلاد
دکن در سرداشت و آنچه ملک اتهاز بر سر آورده بود میخواست که انقله زد و بکشد باز سامان شکر نموده
به نظر آباد نخل فرود آمد و هنوز در خطب آباد نخل بود که عوضه سراج الملک تمانه کبیرله به مضمراتش از نظام
شاه بهمنی نظام الملک را بالشکر انبوه بر سر تمانه کبیرله نامزد فرموده در این چند روز خواهد رسید بعد از
استماع این خبر بیخاج مقبیل عازم حمایت تمانه کبیرله گردید در انسانی راه شنید که چون نظام الملک ترک
آمده قلعه کبیرله را محاط نموده و وقت سراج الملک تمانه در آنجا تشریف فرستاده بود رود خبر نداشت
ز قلع برآه و جنت کرده که بخت و نظام الملک انبال ستره ان بعد در آمده متصرف شد اما در چهار روز بعد
تصرف و است پیاده ای را بچپوت کشته شد سلطان محمود نخلی بعد از استماع این خبر مقبول خانزاد با چهار هزار
سوار بصوب قلعه کبیرله فرستاد و خود بجبت انتقام عازم دولت آباد گردید و در انسانی راه متعلقان رای سر کچه و در
رای حاجب کربا انصوسی بنخیر قبل برسم پیشکش آورده بودند بنظر سلطان گذرانیدند و سلطان محمود و کلات
خلعت و انعام داده رخصت فرمود و در موضع خلیفه آباد فرود آمد و پیشور سلطنت و خلعت ایالت را یکی از خادمان
امیر التومین یوسف بن محمد عباسی از محبت او آورد پس از کمال سرد و خوشحالی رسم استقبال بجا آورد
خادمان خلیفه را کرامت داشت و اسپان باین لحام مرصع و خطنهای زرینوی انعام کرد چون بسره دلا بیت ^{لناله}
رسید خبر دادند که سلطان محمود کجراتی باز برای مدد پادشاه دکن از دار الملک خود بر آمده متوجه این حدود
سلطان محمود بجا سبب بالکنده عازم گشت و پاره مواضع و قربات با تاخته از راه کونذ واره بدار الملک ^{شاه} آباد

تاریخ فرشته

شماره پنجم
۸۶۰

منذ و معاودت نموده و اسیت صحیح است که سلطان محمود شاه بهمنی نظام الملک ترکت را در سنه سبعین و ثمانمائه
 فرستاده قلم بگرفت و تفصیل این احوال از داستان شاهان بهمنیه بخاطر آوردند و سلطان محمود حسبلتی
 چند قرار گرفته در بیج الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه مقبول غانوا با فوجی تباخت ایچچور فرستاد چون
 انجمت نواحی ایچچور بدست آورده شهر را فارت کردند بعد از یکپاس شب حاکم اینجا بمسایگان خود را
 قاضی خان و پیرخان را جمع نموده با سوار و پانصد کس از سوار و پیاده بشمار بقصد جنگ آمد این خبر بمقبول خان
 رسید خنایم و اسباب و سامان خود را با یکت فوج را بی ساحت و مردم خوب و کار آمدنی را انتخاب نموده همراه
 خود بجا برداشت و جمعی چند برای جنگ تعیین نموده و خود با محدودی حسیپ در جاتی تعیین کرد چون طرفین هم
 او بخت مقبول خان از کین گاه برآمده قاضی خان روی بزمیت بصوب ایچچور نهاده و مقبول خان تا دروازه ایچچور
 تعاقب نموده در راه بیت نغراز سرداران متبرک شده ندوسی نغز دیگر بدست افتادند و مقبول خان از اینجا
 مراجعت نموده مظفر و منصور محمود آباد رسید و در جمادی الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه والی دکن
 و مالوه ایچی بر یکدیگر فرستاده بعد از دو بدل بسیار مصالحه بر آن قرار یافت که والی دکن تا ایچچور و ولایت
 کونداره و بقولی تا قلعه کبیرله بسطل محمود واکدار باشد و سلطان محمود من بعد به یار دکن مضرت نرساند
 و سلطان محمود فرمود که مدار محاسبات دفتر بتاریخ قمری نهند و تاریخ شمسی بر طرف سازند و در شهر بیج
 الاول سنه مذکوره شیخ علاء الدین که از کبار علمای وقت بود در نواحی شادی آباد مسند و رسید و سلطان
 محمود حسبلتی تا موضعی را بی استقبال نمود بر اسپ سواره یکدیگر را در کسار گرفته نهایت تعظیم و احترام او
 بجا آورد و در ذی الحجه سنه مذکور مولانا عماد الدین سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود رسید و خرقة شیخ
 را بر سبیل تبرک آورد و سلطان و رود خرقة را نعمت گیری دانسته قدم مولانا عماد الدین طغی بخیر
 و احسان نمود و از غایت سرور و خوشحالی خرقة را پوشیده دست بزل و سخاکش دو جمیع علماء و مشایخ
 و بزرگان اعیان در مجلس حاضر بودند محفوظ و به سره مند گردانید و در محرم سنه ثانی و سبعین و ثمانمائه
 مسرعان بادیه پیمای مسرعان رسانیدند که مقبول خان برشته روزگار محمود آباد را که الان مشهور بکبیرله است

سلطان محمود خلجی

۵۰۱

مقاله پنجم
شماره ۹۲۵

تاریخ نموده بطبعی بوالی دکن گشت و چند رنجیر فیل که بواسطه مصالحه نکی بهسراہ الہی بود برای زاده کبیر لہ جواد نمود و رای زاده کبیر لہ قصبہ محمود آباد را متصرف شدہ مسلماً نانی کہ در قلعہ مستوطن بودند ہمراہ گشت و طایفہ کوزدان را بچوہ متفق ساختہ راہ را مسدود کرد و ایندہ سلطان محمود بچوہ وصول اینخبر تا بجان و احمد خان را بدفع این فتنہ رخصت فرمودہ خود نسیسرتا پنج ہستم ربیع الآخر سنہ مذکورہ بظفر آباد و نعلی منزل کرد و بعد از چند روز نسبت محمود آباد روان شد و در اثنامی راہ خبر آوردند کہ تا بجان روز دسہرہ کہ اندر روز نامی بزرگت بر اہمہ است بہخاہد کردہ از ظہار نمودہ خواہ با بجا رسانید و چون خبر رسانیدند کہ رای زادہ بطعام خوردن مشغول است تا بجان گشت بر سردشمن فاضل در آمد زمرہ انکی غنیت بہا بجاغان اسپ کشیدہ شخصی بہسپس و فرستادہ خبر و بساخت رای زادہ و سبب طعام باز داشتہ با مردم خود صلاح پوشیدہ بچنگت پیش آمد و بچغان کوشش از طرفین بہست ظہور انجا مید کہ مزیدی بر آن متصور نہا شد آخر الام جمعی کثیر از مردم او عافیت شکر گشتند و او خود سہرو پای بر ہنہ فراد نمودہ بکوزدان بطبعی شد و فیلان مقبول خان باد بیکر غنائیم و قصبہ محمود آباد بہست افتاد و چون عولینہ تا بجان بسطان محمود رسیدہ بغایت مسرور گشت و ملکت الامرا ملکت او را تا دیب آن طایفہ کہ رایزادہ را بجای دادہ بودند تعیین کرد و چون خبر بان کردہ رسید رایزادہ را معیتہ ساختہ تر و تا بجان فرستادہ و مذکورہ سلطان محمود بعد از فتح غنیت محمود آباد نمودہ بتاریخ ششم بہسبب الترحیب بقصبہ سار کاپور آمدہ ترول نمودہ و در ہما بجا بعد از چند روز خواہہ جمال الدین استرامادی بر سر ایلچی گری از خدمت میرزا سلطان سبب با تحفہ و سوغات آمدہ سلطان از وصول خواہہ جمال الدین بسیار مسرور و خوشوقت گردیدہ او را بخواہہ شش خستہ خوشحال ساخت و رخصت انصراف ارزانی داشتہ از اقسام سوغات ہندوستان از پارچہ و قماش و چند کتیرہ قاص و خوانندہ و چند فیل زہبار کردہ و اسپان عربی و قصیدہ خوا کہ در مدح سلطان ایران کفایت بود و ظاہر بہ زبان ہندی بود مصحوب شیخ علاہ الدین ہمراہ خواہہ جمال الدین فرستادہ خود در وار الملکت شادی آباد قرار گرفت و شہنشاہ ایران از آن قصیدہ کہ زادہ طبع پاوشاہ مالوہ بود چہندان ملاحظہ شد کہ از پردای دیگر انقدر خوشحال نشد و در ہمان سال را کہ کوا لیا چون شنید کہ میرزا سلطان ابوسعید را بہم موسیقی و

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
۱۳۹۹

میل تمام است دو کتاب معتبر آن فن را همراه مردم عالم و کتاب خوان ارسال نمود و بعد او پسرش راجه کوپ
 نیز اخلاص موروثی را بر پای داشته چو تخته و بدایا میفرستاد و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه جو خداشت
 غازی ن رسید باین فنون که زمین داران کچوزه قدم از شا بزه اطاعت بیرون نهاده اند بجز و وصول این
 سلطان محمود عازم تادیب انجاعت شده لشکر عظیم بدان دیار فرستاد و خواست سعوت داخل و خارج
 اولاست را ملاحظه نموده در مطا دلایت اقامت نمود و حصار می طرح انداخته در بعضی شش روز عمارت آن
 شرف تمام یافت و آنرا بجای پور نام نهادند میدان غازی را نگاهداشت و بتاریخ پنجم شعبان سنه مذکور شیخ محمد
 خرنلی و کپور چند پسر راجه کو الیاد بر سر سفر سلطان بطلول لودی بی پادشاه دلی در نواحی فتح آباد
 رسیده تخته را آوردند بود مذکور زاینده بزبانی معروض داشتند که سلطان محمود در شرفی دست از ما باز نگیرد اگر حضرت
 سلطان امداد و اعانت فرموده بواجی دلی تشریف فرمائید و فتنه و فساد او را از ما باز دارد در زمان جمعیت
 تمام بیا نذر با توابع پیشکش خواهم نمود و برگاه سواری سلطان را واقع شود شش هزار اسپ سامان نموده
 پنجاهت خواهم فرستاد سلطان محمود فرمود برگاه سلطان حسین متوجه دلی شود من لبرعت بر چه تمامتر
 خود را با امداد و کمک نپذیرسانید و برین تضرع و تقاضا احوال اطمینان نموده متوجه دارالملکت شادی آباد گردید
 و چون بواحد فایت گزین بود و در راه بواسطه طغیان حررت مزاج او از اعتدال برآمد و روز بروز درین هشتاد
 می یافت تا آنکه نوزدهم ذی القعدة سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه در ولایت کپوراره از حصار دنیا بدارا
 عقبی خوا میدنت سلطنت اوسى چهار سال بود بلیت بجا آمد چه بر آسمان تخت برو بجا آمد
 رحمت بود موافق بودن عسر سلطان محمود در معین جلوس نامت سلطنت عالی از قدرت و خواجه نیست
 حضرت امیر تیمور صاحب کورگان تیره سنه سی و شش سالگی بر سر سلطنت جلوس فرمودند و مدت
 سلطنت آنحضرت سی و شش سال بود و بر مطالبه کندگان احوال سلاطین مالوه پوشیده نماد که سلطان
 محمود حسبلی را دیگر فتوحات بسیار روی نموده لیکت متولف این کتاب از تطویل اندیشیده بناه علیه درین
 مقدمه درج نموده ام بدانند که او پادشاهی بود عادل و شجاع و نیکو اخلاق و با سخاوت و در اندت که تمام سلطنت

سلطان محمود خلجی

۵۰۳

مقاله پنجم
۱۹۲۹

مالود در قبضه اختیار او بود از چهار طرف چو از مسلمان و چو از بنده زود و برو مسی کویدند و از فاسحه سلطنت تا خاتمه کتر سالی بود که بی نصرت گذرانیده باشد بلکه آسایش و فراغت خود در لشکر کشی و جنگ و جدل میدانست و پیوسته از مورخان کهن سال و جهان کشتگان احوال پادشاهان و زورکان از نطقه و نظیره بخاطر آوردی و کتب قواعد جهان سازی نمودی و از خلاق شاهان و روش استان آنچه خوش کردی بخاطر کجنداشتی و در مجالس خود مردم نقل فرمودی و آنچه موجب زوال دولت و باعث خرابی خاندان ایشان نسبی از آن احتراز لازم دانستی و در مملکت او نام دزد کسی نشنیدی اگر اسیان مال تا بگری با فقیری دزد میبرد در ساعه بعد از ثبوت زرد خزانه بوی رسانیدی و بعد از آن مال را از نخا ببانان انوضع که مال در اینجا تلف شده باز یافت کردی ازین سبب در پیش و غنی که مملکت او می آمدند و مسعود فرود آمده پاسبانی جان، این می نمودند روزی شیری یا ببری یکی از مترو دین را برید ماور او و فرزند او بر کاه سلطان آمده از دست با و شتی شکایت کردند سلطان محمود فراهن مطاع چهار باب مملکت خود مرسل دانست که جمیع سباع و درندگان را بقتل رسانند و در هر جا که من جمیع سباع بظرد آید حکم انعام در عوض آن بکنند و ازین ر بگذرد در زمان دولت فرخنده او و بعد از او سالها کس در ولای مالود شیر و گریک و دیگر سباع نمیدید و تنوع در تاریخ وفات او گفته بیت شاهنجی نژاد سلطان محمود از دار قبا چوره عجبی میبود ^{بنا} وفات حضرت سلطان شد از بام هشت عدن پاپی مقصود

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی

چون سلطان محمود خلجی جهان گذر را واقع نمود پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین حسب الوصیت بر ترم بر مسند حکومت نهاد و عموم طبقات انام را از خوراضی و شاکر ساحت وزدی که بر چتر شاکر کرده بودند مبلغی خیر میشد بر ابل استحقاق قسمت نمود و فدایان برادر خود را بگومت ولایت شهر نو و چنده پر کنه و بگر که در زمان سلطان محمود خلجی در تصرف داشت اختصاص بخشید مسرور گردانید و پسر بزرگ خویش

عبد القادر، ناصر الدین سلطان خطاب داده بولی عهدی منوب ساخت و محالاً الوقت شغل وزارت باورزانی داشته چتر و پاکی و جاگیر و دوازده هزار سوار بوی عنایت فرمود و چون بساط جشن و طوس سلطنت مطوی گشت و جمیع مناصب را بر مردم این و کاروان رجوع کرده بایشان گفت که در زمان سلطان مرحوم سی و چهار سال لشکر کشی کرده ام اکنون وقت آسایش است پس مملکتی را که از پد من رسیده در محافظت آن کوشیده پای در من قناعت میکنم و ابواب عشرت بر روی خود میکشایم ایگاه شرع در مقصود کرده حکم فرمود که در قتل و او هر چه از اسباب عیش و طرب بهر سه حاضر سازند و آنچه در مملکت دیگران باشد مثل ایران و توران در مردم کسان فرستاد و بهر عنوان که تواند جهت او بیاورند و کثیران سازند و در قاص و صاحب جمال محرم سرای او بسیار شد و چون روز بروز در جمع کردن زنان بود از حرم بنده و دختران راجا و غیره بخت در ده هزار عورت در شبستان او جمع گردیدند و دختران راجا و بزرگان را مضمنا که در وقت آنهای سلاطین بیباک شد رحمت نمود چنانکه در بیرون منتظر آمده و عمل و مناصب که بود آن نیز بهر سیده بعضی وکیل و وزیر و عارض و خندانی و سرجامه دار و امیر الامرا و دبیر و خبردار و مشرف و یونس و منجم شدند و بعضی صدر و مدرس و حکیم و ندیم و محتب و مفتی و متوفن و حافظ و معترف گشتند و همچنین کثیران در صنعت و هنر که در جهان شایع و متعارفست بیاموخت چنانچه بعضی در قاصی و خوانندگی و سازند و مزار تعلیم فرمود و بعضی نازک کرمی و آهنگری و محفل بان و تبرکری و کمان کرمی و کوزه کرمی و جامه بان و خیاطی و ترس و در و گش و دوزی و زرگری و نجاری و کشتی گیری و شعبه بازی و اقسام هنرهای دیگر که شرح آن موجب تطویل است یا دوا و آنهارا حسدین فرقه ساخته هر کدام را یکی سپرد و پانصد کینه ترک را لباس مردان پوشانیده تیرانداز و نیزه دری بیاموخت و ایشانرا سپاه ترک نامیده در میانه خود جای داد تا نیزه را در دست گرفته ترکش بر میان بایستند و پانصد کینه جشی نازک لباس زنان بر آورده تفنگ اندازی و شمشیر بازی تعلیم کرده بسره بایشان حواله نمود و در حرم سرای خود بازاری طسرح انگنه هر چه در بازار شهر بفروخت میرفت آنها نیز فروخته میشد و بیرون بود قیافه در میان خدمتکاران نبود و بنا بر تعریبی اگر مردن حرم می بود میشلش سلطان حاضر نمیشد و این از عجا

که بود

سایان غیاث الدین

۵۰۵

مقاله پنجم
۹۶۹

که علاوه بر مجموع کینزان و دیگر عورات غیر سرداران و منصبداران یکسان مقرر کرده بود انصراف و توکل بقدر دو من غله روزانه
 شرح بهر یک میداد و هر چنانکه در خانه او بود و توکل و دو من غله مستقری او بود چنانکه موطنی و شاکت و کبوتر نیز دو من
 غله و دو تنگ مقرر می داشتند و روزی در خانه او موشی بنظرش درآمد و دو من غله و دو تنگ جهت موش و طیفه مقرر کرده
 موش را یکی حواله ساخت که هر روز غله نزدیک سوایح موش می میداد. باشد و زمان و کتبانی که خاطرش
 بچنان آهنا بیشتر بود علاوه بر آلات و جواهر آلات بسیار میداد لیک در علاوه با سایرین برابر بودند و قرار داده بود که هر
 صد مهر طلا در زیر بالین او نهاده علی الصبح با پس استغاث می داد و باشد و همچنین قرار داده بود که چون چشم او بر عیال
 و اطفال و اسباب و ادوات سلطنت افتاده شکر کند بلکه هر که لفظ شکر بر زبان و بیاری شود پنجاه تنگ مقرر
 می رسانیده باشد و از همه خوشتر آنکه قرار داده که روز بار و سواری با کس که سخن گوید و نوازد و نکت باشد
 کوچک بزرگ گواش میداده باشند نیز کینه کت نامند و آن موجب بود و داشت و نشان فرموده بود که
 بشکام تغییر پس با اتفاق قرار چشم کرده بود و با استند چون پاس از شب صدق که نیک بر میان
 جان بسته بودای لازم عبادت و بد اخنی و جنب و مجز و کس و ریزش نیاز و ده مطالب و آداب خود را درگاه
 در یوزه کردی و با هسل حرم نیز مبالغه فرموده بود که بخت نماز نهاده و بیدار می کرده باشند و عند احتیاج آس
 برونی اومی پاشیده باشند بلکه اگر در خواب کران باشند بزود بچین بمانند و اگر بان هم بیدار نشود و ستش گرفته برخیزند
 و نیز با ترویجان فرموده بود که در وقت عشرت و مشغولی سخنان و تیا هر چه که اسم کهن برو نهاده بودند بنظرش می
 آوردند تا متنبه شده عبرت گرفته از مجلس بر میخواست و بجهت بد وضو کرده با استغفار و توبه و انابت می پرداخت و در مجلس
 اصلاً شروع و آنچه غم آوردی می گفتند و بسکرات بر کز ز غبث می نمود روزی یکت لکت تنگ خرج کرده موی برای
 سلطان ساختند و تزدوی آوردند بفرمود تا اجزای آن بچاندند در سیصد و چند دارو کیدرم جز بودا حاصل بود
 گفت این موی بکار من می آید فرمود تا در آتش میزدند کی گفت بد بکاران عطا شود گفت عا شای آنچه من بخورم و لازم
 بد بگیری بخور نمایم مرد و فوت او بدین غایت بود که وقتی یکی از جمسایگان شیخ محمود نقان که حاجب سلطان بود
 از دینی خدمت او رسیده گفت که من عطایای عام سلطانرا شنیده آمده ام تا بوسیله تو و چند کس دیگر خبر خود بدین

مقدّمه
۱۳۹

شیخ گفت چه ترا من از خاصه خود گمیت کنم او گفت که از تو ستانم و خواهم که از عطایای سلطان ابرویم بفرماید
 تیغ بر تهر میبازد که اورا رضی نشد تیغ گفت نیندکان در کرا به بزرگی آبا یا نضایل آنها نیاست میکنم و تو که عاری از
 بیرون داری بجهت ترا تهر بعب کنم گفت من خود را بتو رسانیده ام تو خود عتس و دولتش خود را کار فرمای شیخ اندر
 بد به سلطان برود و کند می که برای عقیال وزن مسکروند با کف منقش دارد با خود شیخ بر سلطان آمد و
 انزه بهمان ۱۰۰۰ نبال بود سلطان پرسید لب تیغ گفت از این استحقاق است از دلی آمده و بدید او فلان
 چیز است سلطان گفت بری به بخا آوردی ما را باستی پیش او بر شیخ گفت او را بافت و با طبت این
 که سلطان میدان در بره سلطان عت کرد با این بود ۱۰۰۰ مسکروند و چون سلطان این بهانه فرمود و قرار داد
 که شخصی روز جمعه در مسجد با خود را بگذارد پس به او ای فریغ نما بخیم سلطان شخص بر تهر برآمد و گندم
 و من و در سخت سلطان تو بره و التفات نموده را با نایع معلابا به است آورده اند که روزی سلطان با خاصان
 خود گفت که من بپندم هزار مسرم صاحب جمال تیغ آورده ام تا دورتی که دلم میخواست بدست نیاید کی از
 ایشان گفتم سایه که موکلان این خدمت در تهر صورت خوب کامل نباشند اگر بنده باین خدمت مامور شود تحمل بخواهد
 که موافق طبع سپردمان هم اندر ساید سلطان فرمود که تو صوبت خوب را چه طور دانستی گفت آنکه بر خصم
 او که بظن در آن میت در زدن همه بدست غنی سازد مثلاً اگر قاشق به بیند جان واد او شود که بدین
 او باز منده کردند سلطان تن سخن میزد به سپید و بخت گرفته کرد بلاه محروسه و خیره بر آمد و هر چند در عالم
 غلظت احتیج بچنان که نواسه رفت اتفاق چون بر گشته بولایت سلطان تا دورتی از مواضع دختر بر
 که حرمان میرفت به عیت رفتار حسن قاشق او را نخستین ساعت و چون مواجب شده نظر بر جمال او بد
 آنچه میخواست به بر تا یافت پس روزی حسنه در مواضع به برده به جیل که داشت دختر را از اینجا آورده به بلا
 سلطان رسانید و سلطان را بابت خورشید ساحت و گفت بچندین هزار تنگه این را خسریده ام چون بخواه
 و قربانان او خبر فار گشتند و سراغ او جستند و دانستند که شخصی که در این موضع چندگاه اقامت نموده بود دختر را بدر برده
 پذیرد و ما برده دختر بداد خواهی مسند و نزد سلطان آمده در بگذری سر راه سلطان گرفتند و او را خواستند سلطان دانست
 که

گفته

سلطان غیاث الدین خلجی

۵۰۶

مقاله پنجم
۹۷۱
سده

که قیقه صیت در نیصورت قدم از آنجا بر نداشتند فرو نشاندند و عملاً را طلبیده گفت حکم شرع بر من اجرائی نید
داد خوانان بر حقیقت حال مطلع شد، دخی کردند که داد خواهی بجهت آن بود که دختر را انشخص برده باشد چون
در حرم سلطان است شرف سعادت ما سن و دیگر ما را با در جوع مست سلطان بعلما گفت عاوان خود
بر من مباح شد اما بجهت ایام گذشته بر چه حکم شرع باشد بر من بجا آید اگر همه گفتن: نه علی گفتند آنچه بنا داشتگی
شود در شریعت عفو است و بکفارت تلافی میشود سلطان با وجود ایحال ازین امر پشیمان شده فرمود که من بعد
مردم از پیدای فتن عورت باز آیند و از حسن اعتقاد ساو، لوجی پادشاه حکایت کنند که روزی شخصی سحر
آورده گفت که این سم خرعیسی علی بنیفا و علیه التسلام است سلطان فرمود تا او را پنجاه هزار تنگه سیاه و
سم را از او خریدند آنقدر بعد از ۱۰۰۰۰۰ کس دیگر هم سم خرعیسی آورده بهما بها فروختند اتفاقاً شخصی
دیگر تیرسی آورده دعوی نمود که این سم خرعیسی است سلطان در مقام خریداری شده حکم فرمود که او را نیز
پنجاه هزار تنگه بدهند یکی از مقربان گفت مگر خرعیسی حج پاداشت که بهای سم چنین تیر این مبلغ میشود سلطان
فرمود که شاید این راست باشد و یا یکی از آنها غلط آورده باشند و اینجناب را چون لشکار رغبت بسیار بود
بنا بر آن آهوخانه بسیار ساخته انواع جانوران و اقسام طیوران در آنجا جمع آورده بود و با عورت بسیار سوار
در آهوخانهها شکار متسکرو و از یک بصحبت زنان صاحب جمال و نغمه ساز ایشان بسی مایل بود اکثر روزها
بگیرند بیرون آید و لحد بر تخت نشسته سلام مردم گرفتگی و محظم امور سلطنت را بجا طر آورده باقی مهمات بولکل و
رجوع کردی و گاه بودی که یک هفته دو هفته بیرون نیامدی اما ارکان دولت را حکم کرده بود که از امور عمده هرگز
در مملکت شایع شود یا غلیظه از سرحد برسد بدون حرم نزد فلان میفرستاده باشند تا بجا طر آورده جواب آن می
نوشته باشم و عشرت مانع لوازم جهانبانی کرده و در عهد او خلی در مملکت پدید نیامد مگر در سنه تسع و ثمانین و ثمانیا
که سلطان بهلول لودهی پادشاه دلی پالنپور که از مضافات رسبور یعنی شهر ناست خرابی بسیار کرده چون
نمبند و رسید بچکس نتوانست که پای جرات پیش نهاده این مضمون را بعرض سلطان رساند اما بصحبت و صواب
وزرا حسن خان روزی انتظار فرصت نموده معروض داشت که پادشاه دلی سلطان بهلول بسطان سعید

تاریخ فرستادگان

محمد شاه غلی مبالغ کتی برسم پیشکش میفرستاد و در این ایام مسموم میشود که از اول لیری واقع شده فوج او دست
 بقصبه پالپور نموده است بعد از استماع ایجاب در ساعت بیست و سه در مظنه خان حاکم چند لیری نوشته فرستاد
 که لشکر بیلسه و سارنگپور را همراه گرفته متوجه کوشال سلطان ببول سو بعد وصول فرمان شیرخان استعدا و مردم
 خود نموده عازم بیانه گردید و چون سلطان ببول طرف معاصم در خود مفقود دید بیانه را گذاشته بدین رفت
 و شیرخان تعاقب نموده بدین متوجه کشت سلطان ببول بمصالحه و بدین شیرخان را بر کرد و بدین شیرخان از سر نو تعمیر
 قصبه پالپور نموده بچند لیری رفت و در همین سال حسب لالتماس راجه حبیبنا نیز سرپرده سرخ بنگلچ فرستاد
 خود نیز بیرون رفت و در کوشک همان نما فرود آمده علماء را طلب داشت و از سبب سفر استفسار نمود همه
 با اتفاق گفتند که حمایت کفار جایز نیست پس پشیمان شده برگشت و نظام الدین احمد شخصی در تاریخ خود مرقوم
 کرده اند که در سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه قران طمانین واقع شد یعنی زحل و مشتری در برج عقرب بدرجه و دقیقه
 متحد و مقارن گشتند و نیز کواکب شمس در برج و احد اجتماع پذیرفتند و امر نحو است در اکثر ممالک سمت ظهور یافت
 زیرا در ممالک غلیبه اختلال عظیم پیدا آمده و آمدن سلطان ببول و خرابی پالپور از اثر آن بود و یازدهم جمادی
 الاخر در سنه اثنی و تسعایه شیخ المحدثین و المصنفین مدینه المحققین سبوح سعد الله لاری المصور بمند و
 طور مار جیاستن چمیده شد و در کنبه سلطان محمد و سببی مدفون گردید و خلافت آن بلده از مسلم و کافر خراب
 و عمکین شدند و از گذشت آن در سنه ثلث و تسعایه چون سلطان غیاث الدین غلی بیرون فرزت شده بود
 پیران او ناصر الدین و شجاعان المشهور بعلاء الدین که برادر اعیانی یکدیگر بودند در مقام منا زحمت شدند
 والده ایشان را بی خورشید که دختره به بجای بود جانب اسپر کو چک گرفته امرار ابا و متفق ساخت و نامه
 را از نظر پدر و در انداخته روزی جمعی را در گرفتن او ماکر و اندید ناصر الدین خبردار شده در سنه خمس و تسعایه از مندا
 کریمت و اسبابش بقرن علاه الدین در آمده در صد و تضح ناصر الدین شد و وی برین معنی مطلع گشت
 در میان ولایت نشت و از اطراف امر و سپاه بر وجه آمده قوت گرفت و کارش بجای انجامید که خبر بر سر
 گرفته بیای قلعه شادی آباد آمده محاصره کرد و چون سالها بمضرب و نارت می پرداخت اکثر مردم از او

۸۸۷

۹۲

۹۰۳

۹۰۵

سلطان غیاث الدین خلجی

۵۰۹

مقالہ پنجم
صفحہ ۱

در حساب بودند ہر آئینہ در بیوتت با اوزبان کی کردہ ناگاہ در دوازہ قلعہ را کشوند و چنبر بشجر در آوردند و شجاع خان مشہور
بعلاء الدین کہ بجاخت قلعہ قیام بنمود کہ بختہ بجانہ پدر پناہ برد و ناصر الدین علم جسارت و بی ادبی افزاشتہ جمعی را
نامزد فرمود تا علاء الدین درانی خورشید زحل طبیعت را از خانہ پدر بعضی وقتہ بیرون کشیدند و حکم ناصر الدین
علاء الدین و فرزندان اورا سپہر کو سفند و بچ نمودند انجا ناصر الدین عنایت سلطنت پیش خود گرفتہ تاج جہانباغ
بر سر نهاد و سلطان غیاث الدین را کہ در محل سرسی موکل بود در بہان حسد روز فوت شدہ سلطان
ناصر الدین بزرگ دادن پدر بد نام عالم شدہ مدت سلطنت سلطان غیاث الدین سی و سہ سال بود

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین خلجی

ولادت سلطان ناصر الدین خلجی در حیات سلطان محمود خلجی بود و او از کمال ابہتاج و سہر و تائیکہ بساطش
مبسوط داشتہ بشکرانہ دیدن بغیرہ کہ موجب کبری است عامہ بر ایا و اعمو ناواہ اسل فضل را خصہ منا از خوان حسنا
و ما یہ ا قتان خود بسرہ مندر کرد آئینہ منجان اختر شناس بطالع مسعود حکم نمودہ انرا بدستانہا باز کھنڈند
و روز ہفتم او اور کسار گرفتہ بظہر بزرگان دین در آوردہ عبد القادر نامش بناد و چون علامت شہر یاری از چین
میں او ہویدا بود وقتی کہ بسن رشد و تیز رسید پدرش سلطان غیاث الدین خلجی اور اولی عہد ساختہ شغل وزارت
تفویض فرمود و برادر خود شجاع خان مشہور بعلاء الدین اگرچہ بحسب ظاہر باوی نہایت موافقت داشت
لیکن در خاق باطنی دقیقہ فروگذاشتہ منیکرد و در او اسل سلطنت سلطان غیاث الدین خلجی روزی در خلوت ہمرا
رسانید کہ جمعی از او باش سلطان ناصر الدین کی شدہ در باب مخالفت و ملک گیری تخریب و ترغیب می نمایند
در بی صورت علاج واقعہ پیش از وقوع مطلقہ ببت سلطان غیاث الدین خلجی سخت ارادہ گرفتہ جس فرود نس کرد
اما چون آثار سنجاست از سیما ی او لایح بود خواست کہ در بند لطف و احسان مقید گرداند بر مضب و اقطاع او بغیرہ
و عارض ممالک را حکم فرمود کہ با ما و سہران سپاہ پروا کنی رسانند کہ بر مسباح بجانہ سلطان ناصر الدین خلجی
در کلاب او بدو تخانہ حاضر شوند انرض سلطان ناصر الدین چون از روی استقلال بہات مالی و ملکی پروراست

سلطان ناصرالدین خلجی

مغلیہ تاریخ
۹۷۹

وزید ملک محمود باغنائیم بسیار بقبضہ احادیہ عازمت ناصر شاه معاودت کرد و بتاریخ شاترود ہم شوال سنہ خمس و شصت
از منزل کوچ کرده چون متوجراجمین شد منزل بمنزل امر او حکام ممالکت باخیل و چشم باو حق میشدند تا باجمین بجمیت
تمام رسید و شجاع عثمان مشهور بجلاء الدین درانی خورشید حقیقت حال بعرض رسانیده گفتند عقرب ناصر شاه
ببندو آمدہ محاصره خواہد کرد سلطان غیاث الدین شیخ اولیاد شیخ برادران کہ مردم سزیز بودند برسم رسالت
تزو ناصر شاه فرستادہ پیغام کرد کہ مدتهاست کہ خان کار مملکت بید اقتدار انفرزند بناوہ امر اگر از روی اخلاص
و یگانگی مردم او باشی را کہ برو کرد آمدہ اندر خصم دادہ بحضور بیاید با ناختیار امور سلطنت بان فرزند سبزو
ناصر الدین طغت و مقید جواب شدہ در ذی قعدہ سنہ مذکور از اجمین بقبضہ دار منزل کردہ چند روز مقام فرستادہ
و در آنجا آوازہ افتاد کہ کمن خان کہ مادہ فتنہ و مزاج بود سر لشکر شدہ باہ ہزار سوار بجنگت می آید ناصر شاه
ملک عطار را با پانصد سوار نامی با استقبال او فرستادہ در موضع نالپور محاربه روی نمودہ کچھ سپاہی کمن خان
بقتل آمدہ ملک عطا بظرف اختصاص بمانت و کمن خان کریمتہ بند و رفت و بہ تخریب رانی خورشید جمعی را بجزا کرد
باہنگ جگت از قلعه بیرون آمدہ دیگر بار از مقابل فرج ناصر شاه ہی کریمتہ بند و آمد و ناصر شاه بتاریخ میت و دوم
ذی الحجہ سنہ مذکور کجوشکت جهان نمای نصرت آباد فرود آمدہ در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند کہ سلطان غیاث الدین
بنفس مغنیس تبت نسلی فرزند ارادہ آمدن داد ناصر شاه مستح و مسرور گردیدہ مترشد قدم مسرت لروم
گردید شجاع عثمان مشهور بجلاء الدین درانی خورشید محض سلطان را برداشتہ متوجہ ظفر آباد نکل گشتند کہ سلطان
ناصر الدین را بقلعه در آمدہ و کارش بسیار نڈا چون بدو واژہ پہلی رسیدند از بس کہ پیری و کبر سن سلطان را دریا
بود از ترس نہ پند رسید کہ مرا کجا میرند بعضی صورت واقعه بعرض رسانیدند فرمود کہ روز دیگر خواہم رفت امر
برگردانیدہ خدمتکاران بی اختیار بر گشتند رانی خورشید خیال کرد کہ این امر از پیش ہواخوان سلطان
ناصر الدین صادر شدہ پس سخاعت علیہ سخنان تلخ و درشت گفت و سبب مراجعت استفسار نمود حملہ
با تفاق گفتند کہ سلطان با منسیہ خود بر گشتہ کسی را در این امر دخلی نیست و شجاع عثمان مشهور بمملکت علاء الدین
باستقواب رانی خورشید شکست و ریخت قلعه را درست کردہ مورچہا تقسیم نمود و سلطان ناصر الدین خلجی تیرش آید

تاریخ نوشته

۵۱۳

مقاله هم
۹۱۳۹

بلوازم اعطاء پرداخت و بازار خوب رواج پیدا کرده از طرفین هر روز جمعی گشته میشدند سلطان جهت رسیدن
اقصی القصات مشیر الملک را فرستاده او چون جواب موافق بدعا نشنید بهما نجامان چون محاصره تنگ شد و از عدم
وصول غله ما محتاج اسلحه مضر گشته بعضی از امرایان موافق خان و ملک فضل الله میر شکار عند الغرضت خود
سلطان ناصرالدین رسانیدند رانی خورشید بر آن اطلاع یافت علیا نرا از حکومت قلعہ عزل ساخت و ملک بیاره را
خطاب علیانی داده محافظت قلعہ و شعله یاد تفویض نمود و محافظان و سواران را که از موافقان سلطان
ناصرالدین غلبی میدانست بقتل رسانید امر او سکنه شهر از مشا پاره این سیاست شکسته خاطر شده و عریان
سلطان ناصرالدین غلبی نوشتند و پروا بجای استالت خواسته بوی پیوستند و در شهر رواج درونی نماند و شب
بغذ هم صفر سینه ست و شمای ناصر شاه بقصد شیر قلعہ سوار شده مردم مورچها حاضر گشتند چندان تیر و تفنگ انداختند
که مردم کار طلب بسی زخمی گشتند سلطان ناصرالدین غلبی با وجود اسخالی بقصد زینه پنجانب مورچل پیش شده بقلعہ
در آمد درین اثنا شجاعان واقف شده با گروهی از مردم معتبر بر برج قلعہ برآمده بچنگ مشغول شد سلطان
ناصرالدین غلبی نیز پای استوار کرده بفس خویش به تیر اندازی پرداخت و مردم خوب به تیر تضحای او گزشتند
و چون لحظه بطع شجاعان مشهور بعباده الدین کوکب میر سید سلطان ناصرالدین غلبی در وقت صلاح در مراجعت دانستند
از قلعہ برآمد و بارودی خود رسیده کسانیکه تردد و جان سپاری کرده بودند هر یک را با لطف و عنایتی تازه نشانی
پیش فرمود بعد از چند روز اولاد شیه خان بن مظفر خان حاکم چندیری با هزار سوار و یازده سلسله نیل بنا
چوست و در مجلس اقل سپر بزرگ را که تیرخان میکشد مظفر خان و سپرد و پیر سعید خان خطاب داده مردم اردو
از وصول لشکر چندیری استظهار و قوفی پدید آمد و بعضی از مردم قلعہ که از سلطان ناصرالدین استالت نامها
گرفته با وطنی نشده بودند درین وقت در دولتخواهی ناصر شاه بید شدند و محافظان دروازه بالا پور که از آنجا بودند
بوی پیغام داده طلبیدند ناصر شاه در بیت چهارم ربیع الثانی شیخ حبیب الله و خواجہ سمیل و موافقان را بدر
بالا پور فرستاده شیخ حبیب الله قرار داد که هرگاه مردم محافظان دروازه رسیدند زبردست خان بن شکر
خان دروازه کشوده امرای ناصر شاه را بقلعه بر آورد شجاعان واقف شده بتجلیل بانگت مردم با نظر فتنه

۹۰۸

سلطان ناصر الدین سلی

۱۳۰۵

و بایشان جنک کرده کرجت و بجانه سلطان در آید شیخ حبیب الله گذشته بی دستماده سلطان از طلبیده و بکنایه
طرقه اقصی خود را بایشان رسانیده بعد امرای درونی هم بمبارکباد شتافتند و هجوم عام شده بغارت شهر پرورد
چنانکه بعضی منازل و قصرهای سلطان را نیز آتش زدند و بکرم ناصر شاه رانی خورشید و شمشیر ~~بجانب~~
پریشان از خانه پادشاهی بیرون کشیدند و سلطان از صومعه و ممالک محل سری که جهت جیش و حرب
ساخته بودند آمده فرار گرفت و در روز جمعه بیست و یکم ربیع الثانی سلطان ناصر الدین بر سر سلطنت بگوش
نموده خطه و سکه بنام خود کرده و مردم را بدو و نطقه که بر خیزش را کرده بودند بغیر او اهل استحقاق رسانیده
و ملین عام تعال و مخالفان و مفسدین جیشی دو یکم مردم را که با و طریق مخالفت سپرده بودند بیست رسانید
و در همان چند روز شجاعان مشهور بولاد الدین را کشته رانی خورشید را مکلان سپرد و حاضر از مرایشان جمع کرد
و پیر میاکی خود را که بیان بجهت شرف داشت و لیعهد کرده اینده سلطان شهاب الدین خطاب فرمود و شیخ
حبیب الله را خطاب عالمخان داده از امر کرده اسید و خواجہ سبیل خواجہ سرتاپه سالار فرمود و بکر موافقان را
اطحاح قدیم رزانی فرموده در عزت ایشان کوشید و در سیزدهم جمادی الثانی ملازم پسر مشرف کشت
سلطان غیاث الدین اوراد کنار گرفت و بسیار کر لیت و سروروی اورا بوسیده قبای موثینه از بابت سید محمد
نرخش که در روز بار عام یا روزهای معتبری پوشید باو رحمت نمود و تاج سلطنت بر فرق او نهاده مقابله
حزین بادیده و دهنیت و مبارکباد سلطنت کتبخت منزل خود فرمود و سلطان ناصر الدین ~~سلی~~
شازده هم رجب آن سال قبای موثینه و کلاه دولت سلطان شهاب الدین داده بیست و پنج نیک و صد و سی
اسپ و یازده چتر و دو پاکی و نقاره و سپر پرده سرخ و بیت لکت تکمعه جهت خج نیز عنایت فرمود
در امدت مقبل خان حاکم مند سور فرد و زید سلطان هما ببت خارا حمت آوردن او فرستاد و چون ~~بجانب~~
مناجان مترتب شد و او از حسب ناصر شاه ترسیده نزد شیرخان و کم سپه بری رفت و غلیخان و جیحی
نورده بختان که از اعمال شنیعه سابق خود متوهم بودند نیز فرقه بنیرخان پیوستند و او چون مسیدید که سلطان عثمان
الدین حالت نشاء شراب امر او سر کرده ای پدر را میکشت و هر روز ازو غلی و جیحی سه میزد بر آینه رسانیده

تاریخ فرستاده

مقاله پنجم
سنه ۱۲۰۹

علم مخالفت بلند کرده متوجه چندیری گردیده در سلوکت به عبادت سجدت سلطان ناصرالدین مبارکناز
جست نسلی تروا فرستاده چون شیرخان تعلقه شده در مقام گرفتن ایشان شد عالمان خود را با سپر رشتا
بدر رفت و مبارکناز گرفتار شده در کس او کشته شدند و شیخ سبب الله الخاطب بهالمان بخدمت
سلطان ناصرالدین رفته او را اول دفعه بر کرد و وی در خشم شده ماه شعبان همانسال در کوشک جهان ناتول کرد
و شیرخان چون با جین رسید باغزای مهاجران باز بقصد جنگ بر گشته بدینا پور رسید و قصبه بد به راتاراج کرد
سلطان ناصرالدین بپرد استماع این خبر کوچ نموده در کوشک و بار قرار گرفت در این اثنا خبر رسانیدند که
سلطان غیاث الدین از خرابه دنیا بمحور آباد حقیقه خرامسید و از آنجا که امرای بزرگ مخالفت کرد
خوانان سلطان غیاث الدین غلی بودند در آن ایام خبر فوت او منتشر گشت همه کس یقین کردند که سلطان
ناصرالدین حبلی اورا مسموم ساخت و چون به بحر رسید که پدرکش بر کز سال بسر برزده کامیاب نشود تا
سلطان ناصرالدین سالها فرما نروای کرده شاید قصد پدر نسبت باو تمت باشد و الله اعلم الغصه سلطان
ناصرالدین غلی بر فوت پدر گریه بسیار کرده سه روز تعزیه گرفت در روز چهارم متوجه دفع شیرخان بجانب
چندیری کو کج کرده عین الملک و بعضی سرداران ترک رفاقت کرده سلطان ناصرالدین پیوستند سلطان
ناصرالدین تعاقب شیرخان نموده شیرخان در نواحی سارنگپور بر گشته با سلطان جنگ کرده شکست
یافته بوا سیت ابرج راه آمد و سلطان ناصرالدین چون بچندیری رفته چند روز مقام کرد شیخ زادای
ابجا حقی بشیرخان نوشتند که اکثر سپاهیان و امرایا کیرمای خود فرستند و بواسطه موسم برسات اجتماع
عساکر زوده دست نخواهد داد اگر از انجا جنب متوجه چندیری شوند با اتفاق مردم شهر سلطانرا میتوان گرفت
سلطان ناصرالدین حسی بر کنکاش شیخ زادای اطلاع یافته اقبالیان و طوغان را بالشکر حبس کرد و فیلان
دفع شیرخان فرستاد و آنها رفته در دو گروهی چندیری با شیرخان بجنگ پیوستند و در اثنای دارو کیرخی
بشیرخان رسید و سکندر خان که عمده انقوم بود کشته شد بنا بر آن در اتقان شیرخان در حوضه فیل انداخته
راه فراد پیش گرفت و چون او در راه وفات یافت نفس او را سجاک سپرده خود با قصبه ها لکت که محبت

سلطان ناصر الدین خانی

و سلطان ناصر الدین خانی بختک گاه رفته جسد شیرخانرا از خاک بر آورده بچندیری فرستاد و تا بدر کردند
 اینک حکومت اندیاز به بخت خان رجوع کرده بکج منواتر اسعه الپور رفت در آنجا شیخ صیب الله الخلیف
 بهالم خان چون اراده غدر داشت او را مقید ساخته پیش از خود بسادی آباد مسند و فرستاد و خود نیز متعاقب
 به آنجا رسید و از نگران تدبیر عیالی از تویم لغات بخیب مردم خود را تربیت کرده و والده خویش را بی
 خورشید را بی عزتی بر سر آورده خزانه پدر که نزد او می بود ببنف و تعدی گرفته بعد از این اوقاتش همیشه
 بشراب خوردن و ریختن خون میگذشت و هر یک از نگران تدبیر را خصوص در کیفیت غمزه بهانه میکشت
 و بنامیت ظالم طبیعت کشته خانمانی مردم را غارت میکرد و هیچ روزی میکشید که از غلظت و جور
 نیز و چنانچه روزی درون حرم کنار حوض کالیاه مست بجا رفت و غلطیده در آب افتاد چنانچه
 کتیز که حاضر بودند اتفاق کرده بعضی دست و بعضی موی سر او گرفته بسی و مشتق فراوان بیرون کشیدند
 و جا همانیز از برش بر آورده جامه دیگر کشن پوشانیدند و چون بشیاء شد از درد سر شکایت نمود کتیز آن
 مجرای خدمت دعا و ثنا بجانی آورده صورت حال باز نمودند و او بوعی دیگر منتقل گشته در غضب شد و بی
 و تقدیر شتیر کشیده در ساعت هر چهار کتیز نامراده عاجز و لوز مهربان را بظلم و جور بخت و زبان حال پیش
 از آن چهارگان بدین ایات مترجم گشت **بیت** مرا بظلم بکشنی طریق داد این بود
 زیاد شاهی حسن توام مراد این بود بر رخ زخم دست دوامت کیرم که انکه داد عبت خاک من بهاد
 این بود شنیده سخن غیر نود چنان مرا کجا بتو ما بروست اعتقاد این بود سلطان ناصر الدین در سنه
 نمان به اسما به بقصد تاخت و لایب بچواریه بقصبه انچه فرود آمد و بکج منواتر چون بقصبه انگز بسایه ای آنجا
 مطبوع طبع اندکس افتاده قصری رسیع و عمارتی عالی که از غریب روزگار است **طبع** **طبع** **طبع**
 چهاره را هنب و تاراج فرموده علم مراجعت برافراست و در سنه نبع و شمایه بظرف جیور حرکت کرد
 و را ناممل و بسیع زهنگان و بکر بینکش فرستاده همچون اس که قرابت قریب باران داشت
 و دختر خود را پیشکش سده نبرد و سلطان ناصر الدین اورا را بی جیوری نامراده حازم مراجعت گشت

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
فرشته

و در اثنای راه شنید که احمد نظام شاه سوری بنا بر بعضی مقدمات در مقام خشونت کشته و لاسیت برقا پور را ماتحت
و تاراج مینماید و داود خان فاروقی در قلعه اسپر خسزیده تاب مقاومت او در حمله خویش نی بیند و چون حکم آید
همیشه سلطان ناصر الدین حبلی بلجی بوده بهایت او در مذہب مروت و قوت فرض شمرده اقبالخان و
خواهر جهاننا با لشکر کران مدناظر کسب فرمود و چون احمد نظام شاه سوری از وصول لشکر مالوہ خبر یافته بدار
الملک احمد نکر مراجعت کرد و اقبالخان خطبه ناصر شاهی در برقا پور خوانده برگشت و از آنکه سلطان ناصر الدین
خلجی با پدر خود سرکشی بسیار کرده بود او نیز از سپر خود سلطان شهاب الدین همیشه در براس بود سلطان شهاب
اینمغنی یا نمیدهد تا نایب کی و ظلم طبعی پدر با جی میدانست بملاحظه و اندیشه تمام آمد و شد مینمود و نزد بجان سلطان
ناصر الدین حبلی اگر چه دانسته بود که خلافت در گاه از او بکنک آمده بملک او از خدا بدعا میخواهند لیکن یاری آن ندا
که بجز این وی رسانند تا آنکه دست و عشر و شهاب بعضی از ارباب مالوہ بوی بوسندند و او را بر مخالفت پدر
تخریب و تحریک نمودند و سلطان شهاب الدین شی بالوان و انصار از قلعه شاهی آباد مند و کبرکجه بهان
در امت در آید خلقی بشمار که انظام و جری پدرش بجان آمده بودند نزد او حسیه آمدند و سلطان ناصر الدین شهاب
با لشکر بی که داشت بچنگ سپردن آمد و بعد از جنگ صعب با آنکه اندک مردم داشت بر فرزند مظفر یا تنگ
و سلطان شهاب الدین از سر که گریخته متوجه و مسلی شد و سلطان ناصر الدین خلجی در وقت بی رغبت قدرت
بر استیصال فرزند اگر چه داشت لیکن شفقت پدری مانع آمده جمعی را پیش او فرستاد که نصیحت کرده بیارند
سلطان شهاب الدین اعتماد بر قول پدر ناکرده قبول نمود و بسرعت بطرف دیلی شتافت و اینجا بینیک سلطان
رسید این مصرع بخواند سخن که در سوای کوششیم خاک خورد و چون روانه دارالملکت شادی آباد مسدود
گردید از افراط شراب پا از عفونت اخلاط و تصرف بی احتیاط عارض شده با وجود موسسه زمستان باب
حد آمده ساعتی توقف کرد و مرض او آشفته او پیدا کرده منجر بعلل متضاده شد و بر معالجه اطباء حکما فایده نداشت
نشد بقول مولانا طای روم بیت از خضاسر که انگبین صغرفرزه روغن بادام خشکی می نمود
چون حال خود را در کون دید حضور امرا و اعیان مملکت سلطان محمود را که فرزند سیم بود در موضع درشت دید

ساخته لازم و صیقل بجای آورده از جمیع منای تو به کرده بعد از ساعتی اجابت داعی حق نمود و مدت سلطنتش ^{سال} یازده

ذکر سلطنت سلطان محمود بن سلطان ناصرالدین خلی ^{و چهار سال و سه روز بود}

چون ^{میرزا} سلطان ناصرالدین خلی منتر گشت سلطان شهاب الدین فتح نویست دلی کرده از راه کوشش
 و نژاد ^{میرزا} سلطان قلع شادی آباد مندره ایلتار فرمود قبل از رسیدن سلطان محمود خلی بنصرت آباد ^{نخل} رسید
 و محافظان خواب سرد و خا صخان دروازه قلع بر روی لوبسته راه نذاوند بعد از آنکه سلطان محمود ^{بلاد} نزدیک رسید
 اسیر گریخت و سلطان محمود دلی مزاحمت نمائندی لقلعه درآمده تخت زرین که بجو اهر و یا قوت زمانی مکتل بود
 در صغیر عرض ممالک نهاده آفتاب دولت محمود شاه از افاق سر بر جهان داری طالع گشت و بمقتضی ^{نخل}
 فیل که در قلع بود بجلهای منحل و زربفت آراسته بدر بار حاضر ساختند و اکابر و اعیان همه حاضر گشته از قسم ^{ریش}
 و فتوح اسیر و ایض چندان بر چهر شمار کردند که جمیع فقراء مستحقین آن بلده بهره مند گشتند و امرا و سران سپاه
 اتفاق کرده نسبت ایراکه از عهد خوره سالی در خدمت سلطان بود بواسطه آنکه مبادا تقرب و تسلط بهم رساند بقل
 رسانیده معروض داشتند که رای مذکور امرا و سپاه را خراب کرده میخواست که نظام درونی دولتخانه نماند تا تعیین
 دو لخواهی دانسته او را بقتل رسانندیم و نقد الملک بهم که قدم بر قدم او دار و بسیار مجمل است ^{ممکن است}
 از لوث وجود او پاکت سازند سلطان محمود از روی بیچارگی نقد الملک را پیش ایشان فرستاده فرمود که او را
 اخراج کنند و حضرت جانی نرساتند امرا اینقدر خاطر جوئی سلطان کرده از سر خون او گذشته اخراج کردند
 سلطان محمود را ازین حرکت صفای خاطر بگذرد است مبدل گردید و محافظان خواجه سیراکه حاکم شهر بود و بیست
 او بآب تفاق سرشت یافته بود حماست را چنان دیده او را نیز داعیه استقلال بخاطر رسید چنانچه روزی بگم
 نادانستی سلطان محمود خلی گفت که دو برادر تو در قلع مجوس اند و در کمین فرصت نشسته میخواهند که ترا از میان
 بردارند اگر سلطنت میخواهی ایشانرا بکش و الا سزای خود خواهی یافت سلطان محمود خلی را ادای این سخن
 و طرز تحکم موافق مزاج نیامده گفت امثال شما که از چه اندازه که در خون سلاطین سی فاجده و در مجله کستان

سلطان محمود خلجی

آغاز مخالفت کرده سلطان محمود پیغام کردند که از خلا مومع ترا درون قلعه آوریم محافظان نیز دستخیز آینه برینا قبت
 کشته با جواهر قیمتی و نقود بسیار از طراز مست صاحبان در سنه سیج و عشر و تسعایه بجزات رفت و در آنها میان
 او و ایلچی شاد اسمعیل پادشاه ایران نزاعی روی نموده باعث انفصال گشت و بدون او در انطرف و شوال کشته
 بی ریخت سلطان مظفر بجانب آسیر رفت و از آنجا نیز با سید سوار بجای و بل نزد عماد الملک شافیه طلب
 نمود و چون میان عماد الملک و سلطان محمود نسبت محبت است حکام پذیرفته بود قره چند بجهت منسج او مقرر کرد
 از امداد متقاعد گشت کونید لهد از کر بختن صاحبان از شادی آباد مسند و سلطان محمود خلجی قلعه شادی آباد
 در آمده با مور سلطنت پرداخت و اقبالخان و مخصوص خاں که پیش از آن بتقریبی کر بخت با سیر رفته بود خبر غوغا
 صاحبان شنیده چتر بر سر سلطان شهاب الدین گرفته در عین گرمی هوا که ماهی در قفس دریا میوخت و سمند
 آتش طبع در عین خویش غرق میشد از بر نا پور روانه شادی آباد و مند و شدند و در شبان روزی سی کرده طی
 مسافت نموده چون از فرار صاحبان و محافظان خبر داشتند هیچ جا مقام نکرده و مقصودشان آن بود که در آنها
 خلل بدار الملک شادی آباد مند و رسیده کاری بسازند و تا تور گرم است نانی بپزند اتفاقا از حرارت هوا
 و شقت راه سلطان شهاب الدین را مزاج مخوف کشته در گذشت و اقبالخان و مخصوص خان پسر سلطان
 شهاب الدین را سلطان پوشنگت خطاب داده چتر بر سر او گرفته بیان ولایت مالوه در آمدند و از سلطان
 محمود خلی شکست خورده بگو بسا که بختند و بعد از چند گاه اقبالخان و مخصوص خان بخدمت سلطان محمود خلجی
 آمدند بخلقهها و اقطاع قدیم رسیدند و میدانی رای چون میخواست که علم استقلال برافزارد بعرض رسانیدند که
 و اقبالخان مکاتیب شاپراوه صاحبان بدکن فرستاده ابواب حرف و حکایت مفتوح دارند و میخواهند که
 خفته را بیدار سازند سلطان محمود این سخنان عرض آمیز را بیغرض تصور نموده فرمود که هر وقت که افضلیان
 اقبالخان بسلام بیایند بقتل رسانند روز دیگر بدستور قدیم بسلام آمدند هر دو را گرفته بندازند حسب اگر دند
 سلطان محمود خلجی بجز یکسب میدانی رای بجهت خان حاکم چندیری و دیگر امر را طلب فرمود بجهت خان
 با وجود نسبت فانه زادی از استقلال میدانی تر رسید و عذر رسیدن بر سات نوشت سلطان